

خاطراتی از مهندس شهید سعید کریمی در گفت‌وگوی «جوان» با هم‌رزم شهید

شهید سعید دایی دو طفلان مسلم بود!



امیرحسین پور

■ عالمیرضا محمدی امیرحسین پور از رزمندگان دوران دفاع مقدس است که رابطه قلبی با گذشته پر افتخارش را حفظ کرده و تاکنون چند عنوان کتاب در خصوص شهادهای جنگ تحمیلی به چاپ رسانده است. یکی از شهدایی که حسن پور علاقه بسیاری به او دارد، مهندس شهید سعید کریمی است که علاوه بر نسبت فامیلی، سال‌ها به عنوان یک همشهری و هم‌رزم کنار هم بودند. این رفاقت و دوستی دیرینه باعث شد تا حسین پور دو عنوان کتاب با محوریت خاطرات شهید کریمی منتشر کند. متن زیر روایات حسن پور از این شهید دفاع مقدس است که در گفت‌وگو با ما بیان می‌دارد.

■ شهید سعید

امام خمینی(ره) فرمایشی دارند به این مضمون که شهید سعید است و شهادت سعادت او، بخشی از خاطراتی که می‌خواهم از آقا سعید نقل کنم، حول محور همین فرمایش امام است. شهید کریمی این سخن امام را شنیده بود و همیشه خطاب به دوستان و بچه‌های رزمنده می‌گفت: «شهید سعید است» و اشاره به خودش می‌کرد که یعنی من آقا سعید همان شهید هستم! یک جور طنز و شوخی در این حرفش بود. بنده کتاب اولی را که در خصوص شهید کریمی نوشتم و سال ۹۵ چاپ شد برمیآید همین جمله نامش را «شهید سعید است و شهادت سعادت او» گذاشتم و این کتاب سه مر حله چاپ شد. بعد کتاب دوم را که سال ۹۶ نوشتم عنوانش را «عاشق وصال» گذاشتم.

■ بچه سودر جان

آقا سعید بچه شهرستان سودرجان از توابع فلاورجان بود. ایشان سال ۱۳۳۴ در همین سودرجان متولد شد. مادرشان دختر عموی بودند و از این طریق نسبت فامیلی داشتیم. بعدها هم که هم‌رزم شدیم دوستی ماندگاری بین‌مان ایجاد شد. در سودرجان از سال‌ها پیش کلاس‌های قرآن یک شب در هفته منزل یکی از اهالی بر گزار می‌شود. آقا سعید از طفلان کلاس‌های قرآنی بود. بیشتر جلسات را شرکت می‌کرد و اواخر مدرس کلاس‌های قرآن شده بود. شاید همین ارتباط مستمر با کلام الله مجید که باعث شد او گام‌های نهایی به سوی شهادت را بردارد. پیش از انقلاب، شهید کریمی که تنها ۱۴ سال داشت، در تظاهرات علیه رژیم شرکت و خط جهاد را از همانجا آغاز کرد. خیلی از بچه‌های آن دوران از همین سن کم وارد بحث انقلاب می‌شدند و رزمندگی را از همین جریان‌ها تمرین می‌کردند.

■ دانشجوی عمران

شهید کریمی بعد از انقلاب هم در بحث جبهه و جهاد فعال بود و هم در بحث تحصیل و ارتقای علمی خودش. ایشان دانشجوی رشته مهندسی عمران دانشگاه شهید محسن مهاجر اصفهان بود اما شرکت در کلاس‌های دانشگاه باعث نمی‌شد از جبهه دور بماند. رزمندگان لشکر هشت نجف اشرف بود و در عملیات‌های متعددی مثل خیبر، بدر، والفجر مقدماتی و دیگر عملیات دفاع مقدس حضور داشت. مجروحیت هم پیدا کرد. بعد برای آغاز عملیات کربلای ۵ از لشکر ۸ نجف به لشکر ۱۴ امام حسین(ع) در گردان امام سجاد(ع) به فرماندهی شهید سیدعلی اکبر صادقی آمد. من هم

عذاب دهنده بود که او حتی نمی‌توانست هر غذایی را به راحتی بخورد. حالا بگذاریم از اینکه نحوه خوابیدن، استراحت، نظافت، رفت و آمد و… همه اینها تحت تأثیر نوع مجروحیتش قرار داشت. یکبار که ایشان ناپرهیزی کرده و هوس نان خشک محلی می‌کند و کمی از این‌نان‌ها را می‌خورد دل درد شدیدی می‌گیرد. آن زمان بسیج محله یک ماشین داشت که با پول مردم خریداری شده بود و با آن کارهای پایگاه را انجام می‌دادیم. دوستان به آقا می‌گویند با آن ماشین شما را به درمانگاه می‌رسانیم اما ایشان می‌گوید اتومبیل بسیج برای بیت‌المال است. من سوار آن نمی‌شوم! شما ببینید آقا سعید دل درد شدید داشت و این مشکلش هم ریشه در مجروحیت جبهه‌های جبهه هم‌رزم شدیم. این را هم اضافه کنم که بنده دو کتاب هم برای سردار شهید علی اکبر صادقی فرمانده گردان یازهار(س) نوشتم یکی به نام «عمو صادقی» و دومی به نام «سردار صادقی؛ فرمانده باصفایی که کربلای ۵ شهید شد».

■ مجروحیت عجیب

آقا سعید نیروی گردان یازهار(س) بود که از ناحیه شکم به شدت مجروح شد. در جریان مجروحیت، روده‌هایش پاره شد و بعد از انتقال به بیمارستان عمل‌های متعددی رویش انجام دادند. بیشتر مداوایش روده‌هایش پاره شده و بعد از انتقال به بیمارستان شریعتی اصفهان بود. حتماً می‌دانید که روده‌های انسان از یک حالت توبی شکلی تشکیل شده است. بر اثر اصابت ترکش، روده‌های آقا سعید پاره شده بودند. چون دکترها می‌خواستند روده‌ها به شکل اولیه برگردند، تصمیم گرفتند آنها را داخل آب شرم و روی شکم ایشان قرار دهند! بنابراین تا مدتی روده‌های ایشان بیرون شکمش بود. یک قسمت دیگر شکم ایشان را هم کیسه‌ای قرار داده بودند تا مدفوعش داخل آن برود. بعدها با اینکه طی یک عمل جراحی روده‌ها را داخل شکم‌شان قرار دادند، ولی این بسته دفع مدفوع همچنان روی شکم آقا سعید نصب بود. ایشان در منزل مدت‌ها با این وضعیت زندگی کرد. واقعاً طاقت فرسا و خسته‌کننده بود، اما یک‌بار هم طی این مدت نماز جماعتش قطع نشد. یادم است یک جغیه می‌بست روی کمرش و این بسته را با آن به شکمش می‌گفت می‌کرد. دوستان دنباله جغیه را از پشت گره می‌زدند و آقا سعید به نماز جماعت می‌رفت. همین طور حضور فعالی در پایگاه بسیج شهید چمران سودرجان داشت.

■ دردسرنان خشک

وضعیت مجروحیت شهید کریمی آن قدر خاص و

مبارک‌موت

ارتباط با ما ۸۸۴۹۸۸۱



■

شهادت دایی سعید ضربه بزرگی برای دو خوه‌ر زاده‌ها پیش بود. عبدالحمید و ولی‌الله انگار پدرشان را بار دیگر از دست داده بودند. پیکر آقا سعید را به نسودر جان آوردند و در گلزار شهدای آنجا دفن شد. بعد از مدتی دو برادر باز هم به جبهه برگشتند و در عملیات بیت‌المقدس ۷ هر دو شهید شدند

برای رفتن مجدد به منطقه عملیاتی لحظه شماری می‌کرد. بعد از مدت‌ها که دکترها کیسه را برداشتند و شکمش را بستند، گفتند باید آنتی بیوتیک زیادی مصرف کنی. به همین دلیل نباید به مناطق آلوده بروی. جبهه هم که پر از خاک و گرد و غبار است و امکان عفونت زیاد، اما آقا سعید دیگر روی پایش بند نبود. بسته‌های پانسمانی گرفت و آنها را در کوله‌اش گذاشت و مجدد عازم جبهه شد. بارها دوستان شاهد بودند که چطور شهید کریمی جغیه می‌بست روی سرش و پانسمانش را خودش عوض می‌کرد. ایشان

نمای نزدیک

دو طفلان مسلم

■ یک نکته خاص در زندگی مهندس شهید سعید کریمی وجود دارد که مربوط به دو خواهر زاده ایشان می‌شود. سال‌ها قبل از پیروزی انقلاب، داماد خانواده (شوهر خواهرش) در سنین جوانی بر اثر ابتلا به بیماری سرطان فوت می‌کند. ایشان دو فرزند پسر به نام‌های عبدالحمید و ولی‌الله کریمی داشت. خواهر آقا سعید که مادر این دو طفل معصوم بود، چون هنوز زن جوانی به شمار می‌رفت، از دواج مجدد می‌کند اما همسر دوم ایشان می‌گوید من سرپرستی دو پسر را بر عهده نمی‌گیرم. به همین دلیل مادر بچه‌ها به ناچار آنها را پیش پدر و مادر خودش و آقا سعید که دایی بچه‌ها بود می‌گذارد و می‌رود.

آقا سعید آن موقع خودش یک نوجوان بود اما همراه والدینش که پدر بزرگ و مادر بزرگ بچه‌ها بودند، سرپرست بچه‌های شوند و آنها را بزرگ می‌کنند. من یادم است اگر مراسم یا هیئتی بود، آقا سعید دست این دو بچه یتیم را می‌گرفت و با خودش به هیئت می‌آورد. آنها را در آغوشش می‌نشاند و تمام مراسم حواسش به این دو طفل معصوم بود. در جریان انقلاب، بعد از انقلاب و هر مراسم و واقعه‌ای که بود، سعید و دو خواهر زاده یتیمش کنار

وصیتنامه بسیار زیبایی دارد که در آن خطاب به جسم پاره پاره‌اش می‌گوید: «روز قیامت تمام اعضای انسان باید جواب بدهند. از چشمت سؤال می‌کنند کجا را دیدی؟ به پایت می‌گویند کجاها رفتی؟ به دست می‌گویند چه کارها انجام دادی؟ و… از تک تک اعضاها سؤال می‌کنند.» بعد آقا سعید خطاب به بدنش می‌گوید: «شما آبرو دارید پیش خدا، در جنگ تکه پاره شدید. شما بگویید که من چطور از جسم در مسیر جبهه و جهاد استفاده کردم.»

■ خاطره قناسه

در کتاب «عاشق وصال» که در خصوص شهید سعید کریمی منتشر شده یک خاطره زیبا از این شهید به نقل از هم‌رزمی آورم که اینجا آن خاطره را برای‌تان تعریف می‌کنم. این هم‌رزم‌مان می‌گفت: «دوربین قناسه برد زیادی دارد. برد خود تیرهای این سلاح هم زیاد است و تک تیراندازها از آن برای زدن نفرات دشمن در فواصل دور استفاده می‌کنند. یک‌بار با دوربین قناسه داشتم مقر دشمن را دیدم می‌زدم دیدم یک نفر بعضی در تیررس است و می‌توانیم به راحتی او را بزنیم. دور و بصرم را نگاه کردم دیدم آقا سعید نزدیک من است. او را صدا زدم و گفتم سعید تو بیا این یعنی را به درک واصل کن. سعید که کنجکاو شده

بود سریع خودش را به من رساند و گفت چه شده؟ ماچرا را برایش تعریف کردم. آمد در دستگر مستقر شد و با دوربین قناسه به مقر دشمن و آن بعضی که در تیررس بود نگاه کرد. من منتظر بودم هر آن ماشه را بچکاند و نفر دشمن را بزند. اما چند دقیقه گذشت و خبری نشد. گفتم سعید چرا منتظری؟ بزنش دیگر… با خونسردی گفت صبر کن دارمش! باز چند لحظه گذشت و حرکتی از او ندیدم. پیش خودم پشیمان شدم که چرا اصلاً به او گفتم بیاید و نظامی دشمن را بزند. کاش خودم او را زده بودم و سعید را صدا نمی‌زدم. بعد از ۱۰ دقیقه سعید دستش را از روی ماشه برداشت و از بالای خاک‌ریز پایین آمد. گفتم چه شد؟ چرا او را نزدی؟ گفت من دیدم که آن نظامی دشمن دارد به نفرات دیگر آب می‌دهد و ساقی‌اش است. از معصوم(ع) شنیده‌ام که سفارش کردند اگر فردی ساقی‌اش است، ولو در جبهه دشمن، او را بزنید.»

آقا سعید چون در مکتب اهل بیت پرورش یافته بود و کودکی و نوجوانی‌اش را در هیئت‌های مذهبی گذرانده بود، به آن نیروی دشمن شلیک نکرد تا مبادا سقای‌اش را کشته باشد. ایشان مدتی بعد از لشکر امام حسین(ع) به لشکر هشت نجف برگشت و اسفند ۱۳۴۶ در جریان عملیات والفجر ۱۰ به شهادت رسید.

اگر فرصتی پیش می‌آمد، دایی و دو خواهر زاده کنار هم بودند. گذشت تا اینکه آقا سعید به لشکر ۸ نجف اشرف برگشت و در عملیات والفجر ۱۰ به شهادت رسید. اسفند ۱۳۶۶ و زمان زیادی به انتهای دفاع مقدس باقی نمانده بود.

شهادت دایی سعید ضربه بزرگی برای دو خواهر زاده‌هایش بود. عبدالحمید و ولی‌الله انگار پدرشان را بار دیگر از دست داده بودند. پیکر آقا سعید را به نسودر جان آوردند و در گلزار شهدای آنجا دفن شد. بعد از مدتی دو برادر باز هم به جبهه برگشتند و در عملیات بیت‌المقدس ۷ شرکت کردند. این عملیات آخرین تک بزرگ دشمن پیش از پایان جنگ بود. در همین منطقه عملیاتی بود که عبدالحمید و ولی‌الله با هم در منطقه و در یک ساعت به شهادت رسیدند. وقتی پیکرشان به سودرجان برگشت، پیکر هر دو را در دو تابوتی که به‌هم بسته شده بودند تشییع کردند. جمعیت زیادی در تشییع پیکر این دو برادر حضور یافته بودند. آنها در بین مردم به دو طفلان مسلم مشهور شدند و این هم مردم محلی آنها را به همین عنوان می‌شناسند.

پیکر شهیدان عبدالحمید و ولی‌الله کریمی کنار دایی شهیدشان دفن شدند. فاصله بین شهادت دایی و خواهر زاده‌هایش تقریباً سه ماه بود. بعدها این سه مزار و شهیدانی که آنجا آرمیده‌اند مورد توجه مردم قرار گرفت و محلی‌ها خیلی از نذر و نیازهای‌شان را متوجه این شهدا می‌کنند.

			۳	۴	۵
				۸	۳
			۷		
					۹
		۱			۶
			۳	۸	
				۱	۸
					۶
			۴	۷	۹

جدول سودوکو

ارقام ۹تا ۹تا **راطوری قرار دهید که**

در هر ردیف، ستون و مربع های

کوچک سه در سه فقط یک بار

به کار روند

جدول کلمات متقاطع

■ **پاسخ جدول شماره ۶۶۲۷**

۷	۸	۶	۵	۸	۵	۱
۱	۸	۵	۸	۷	۶	۵
۵	۵	۸	۱	۵	۷	۸
۸	۵	۱	۵	۷	۸	۵
۶	۵	۵	۱	۸	۵	۸
۸	۷	۸	۵	۵	۱	۵
۵	۸	۷	۸	۵	۵	۱
۵	۸	۷	۵	۱	۵	۸
۸	۶	۸	۷	۵	۱	۵
۵	۱	۵	۸	۶	۸	۷

۱۵	۱۴	۱۳	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۵	۱۱	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳
۲	۶	۱۲	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۳	۷	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۴	۸	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۵	۹	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۶	۱۰	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۷	۱۱	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۸	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۹	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵
۱۰	۱۴	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵
۱۱	۱۵	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵
۱۲	۱۶	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵
۱۳	۱۷	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵
۱۴	۱۸	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵
۱۵	۱۹	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵

از بالا به پایین

■ ۱- روشنی و فروغ- کسوری در امریکای مرکزی **■** ۲- دوره کارآموزی- صفحه غضروفی بین مهره‌های ستون فقرات- پدر شعر نو **■** ۳- علامت مفعول- زنگ فرصت طلب- اندک- آلتی در موسیقی **■** ۴- نام دلون- لانه پرند- نقشی خورشید مانند که در تذهیب یا طراحی پارچه به کار می‌رود- فنی در کشتی **■** ۵- زیر پا مانده- رود بزرگ سوئیس- نفس- کسوری که در جام جهانی ۱۹۷۸ چهار گل به ایران زد **■** ۶- عبادتگاه زرتشتیان- کیسه پول **■** ۷- نام کمال، نویسنده ترک- نوه- شاعر سیرازی قرن دهم **■** ۸- دختر ژوپیتز خدای خدایان یونان- قوم آیتلا- رنگ دریا- تیم فوتبالی در یونان **■** ۹- آینده- خواب- نوعی زغال سنگ **■** ۱۰- زبان‌ی- نام ورزشی در ژیمناستیک **■** ۱۱- سال آذری- کالای نو- آواز از آذ در خوش است- ویتامین انعقاد خون **■** ۱۲- تکنیک- بیماری پوستی که زاده استرس است- جیوه- چندبر پخته **■** ۱۳- گذرگاه- میوه خوب- راه ترک زیان- چه وقت؟ **■** ۱۴- جنس- بدون برنام‌ریزی- کاسنی **■** ۱۵- وسیله نقلیه خروج از جو زمین- سنگ قیمتی